

میدون و سوفیا

وضعیت تخم‌مرغی



پوریا عالمی

: سلام سوفیا. من خیلی فکر کردم.

_ خوب؟ به چی رسیدی میدون دوم؟

: به اینکه ما شبیه تخم‌مرغ‌های بی‌زبان در

حال آب‌پز شدن و نیم‌پوشدنیم.

_ چه تعبیر شاعرانه زیبایی. بهترین تحلیل بود.

ما تخم‌مرغیم. آیا جوجه خواهیم شد؟

: نه سوفیا. ما تخم‌مرغ هستیم، اما جوجه

نخواهیم شد. ما هر چهار، پنج سال یک‌بار رنگ

می‌شویم و به‌عنوان تخم‌مرغ رنگی می‌رویم پای

سفره هفت‌سین و عشق می‌کنیم.

_ آیا ما تخم‌مرغ عسلی هستیم، میدون دوم؟

: نه سوفیا. تخم‌مرغ عسلی‌ها ژن خوب دارند.

_ آیا ما تخم‌مرغ دوزرده گذاشته‌ایم؟

: نه سوفیا. تخم‌مرغ دوزرده را آن بابایی

گذاشته که صبح‌ها راست می‌شود و حرف‌های

راست در تلویزیون می‌زند و نان‌ش را می‌خورد،

شب‌ها چپ می‌کند و زُست قهرمان و مصلح

اجتماعی می‌گیرد، بعد مردم را فقط شکل

عایربانک می‌بیند که با عدد هفت را بفرستند

به فلان شماره تا در قرعه‌کشی ساعت دیواری

شرکت کنند یا بروند سر کوچه فیلم دوزاری‌اش

را میلیاردمی‌کنند. البته مسئله این تخم‌گذار عزیز

نیست. مسئله ما هستیم که هر کسی تخم دوزرده

گذاشت فکر می‌کنیم تخم طلا گذاشته و الکی

کنده‌اش می‌کنیم.

_ خیلی ممنون میدون دوم. تحلیل تخم‌مرغی

عمیقی از وضعیت کردی.



آیین

عید مردگان



آیین عید مردگان هرساله در روستای

سقندی‌کلای شهرستان ساری در اولین جمعه بعد

از ۱۳ فروردین برگزار می‌شود که بنا بر گفته منابع

محلّی، بیش از صد سال قدمت دارد. عید مردگان

(مزارش) از جمله آیین روستاییان استان مازندران

است که هرساله دیوار در سال؛ یک‌بار در فصل

بهار و بار دیگر پس از برداشت محصول بر سر

مزار گذشتگان برگزار می‌شود. روستایان معتقدند

برگزاری این آیین موجب خیر و برکت در زندگی و

محصول آنهاست. این‌ا عکس‌هایی از این مراسم

تهیه کرده است. همچنین ایسنا گزارشی از برگزاری

این مراسم در ۲۸ تیرماه شمسی برابر ۲۶ عید ماه

تبری ارائه داده است. بر اساس یک یاور، مناطق

کوهپایه به‌عنوان عید مردگان گرامی می‌دارند.

در چنین روزی مردم منطقه اعتقاد دارند که

فریدون، حاکم سوادکوه مازندران، ضحاک را از

پای درآورده و مردم با شنیدن این خبر به جشن و

پایکوبی پرداخته‌اند و با آتش‌زدن گون‌ها و بلندشدن

دود سفید نشان یک جشن و خبر مهم را به همدیگر

اطلاع‌رسانی می‌کردند.

مردمی که از ستم ضحاک به تنگ آمدند و هر روز

شاهد به‌خون‌نشتن جوان خود بودند و فریدون این

شیر سوادکوهی او را پای درآورده است.

مراسمی که از گذشته در مناطق پایین‌دست

به‌عنوان کشتی‌لوجو برگزار می‌کنند و همه‌ساله در

ایام خاصی انجام می‌شود، برگرفته از همان سنت

و اعتقاد قدیمی مناطق کوهپایه است. در چنین

ایامی مردم با حضور در آرامگاه‌ها و امامزاده‌ها و

اطعام‌دهی و شادباش‌گویی به همدیگر این ایام را

جشن می‌گیرند که به نام عید مردگان مشهور است.

به گزارش ایسنا، مردمان سوادکوه آیین‌ها و

مراسم‌هایی مانند جشن خرمن، تیر ماه سبزه‌

شو... را که ریشه در باورها، اعتقادات و مسائل

اسطوره‌ای دارد و متأثر از مشاغل سنتی آنهاست

بر اساس گاهشماری مازندرانی برگزار می‌کنند.

برگزاری این آیین ماندگار و سنت پیشینیان آن‌طور

که باید برگزار نمی‌شود و حتی ثبت فرهنگی هم

نشده و برعهده مسئولان فرهنگی است که از این

یادگاری به‌جامانده از گذشته به نحو احسن مراقبت

کنند. این آیین‌ها در کشورهای دیگر نظیر مکزیک

نیز برگزار می‌شود و حتی به طور جدی در باورهای

آنان جا دارد، به‌طوری‌که در آثار سینمایی و مکتوب

نیز آنان نمایان است.

شترت روزنامه

www.sharghdaily.ir

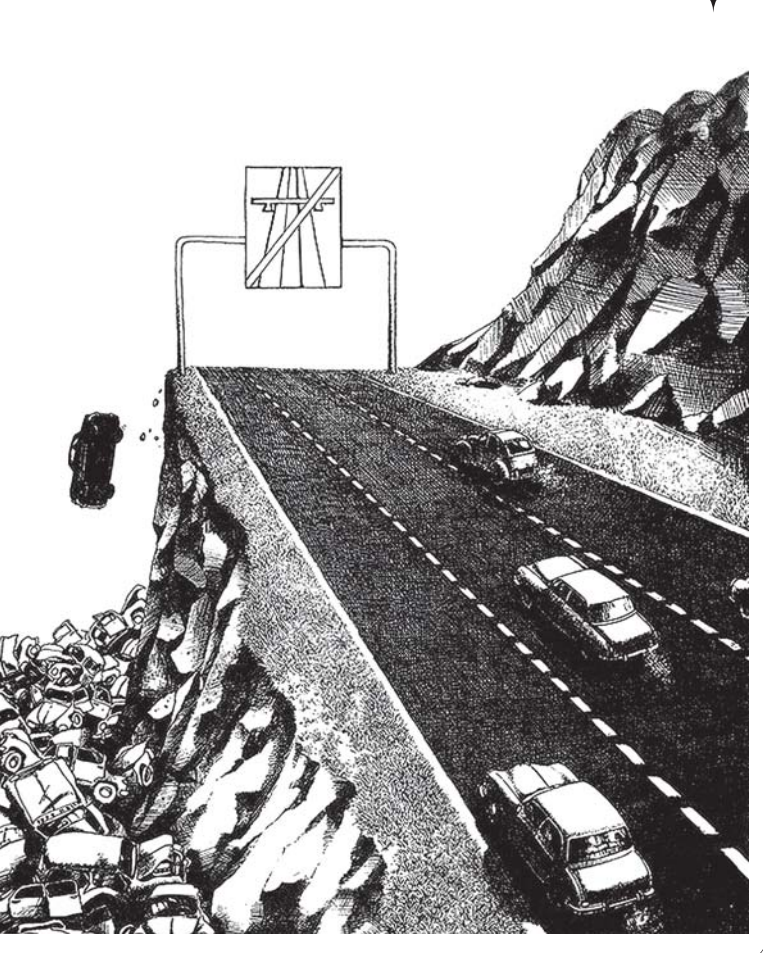
یکشنبه ۱۸ فروردین ۱۳۹۸ | ۱۷ شعبان ۱۴۴۰ | ۷ آوریل ۲۰۱۹ | سال شانزدهم | شماره ۳۳۹۶ | ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۷ | اذان مغرب ۱۹:۴۹ | اذان صبح فردا ۵:۱۵ | طلوع آفتاب ۶:۴۲

روزنفرها

کارتون خواب

کلود سر



زیر آسمان شهر

رابطه مهندسی و مدیریت با بیل!



ساسان کلفر

چهل‌چندسال پیش اسم یک شخصیت تلویزیونی به گوشم خورد که برایم مسئله شد. سال‌ها بعد، کودکی را که پشت‌سر گذاشتم، هنوز هم گاه‌وبی‌گاه از خودم می‌پرسیدم که اسم و لقب مسخره‌ای که روزگاری از تلویزیون شنیده‌ام یعنی چه. ابهام نام «مهندس بیلی» مدتی طولانی با من ماند. بالاخره زمانی رسید که به دانشگاه رفتم تا مهندسی عمران بخوانم و آنجا بود که فهمیدم این انتخاب نام چندان هم بی‌حکمت نبوده است. یکی از استادهایم – که امیدوارم هرکجا هست خدایش به سلامت دارد- در همان ترم‌های اول خیلی مختصر و مفید برای دانشجویهای تازه‌نفس توضیح داد که فرق مهندس با به‌اصطلاح، «اوستامعمار» در تفکر ریاضی و محاسبه‌گری و پیش‌بینی است و اینکه مهندس توانایی طراحی دقیق و محاسبه قبلی و پیش‌بینی عوامل مختلف مؤثر در رفتار یک سازه و مخصوصاً عوامل خطرساز را دارد و کسی‌که به صورت تجربی وارد کار ساخت‌وساز شده است، شاید بنا بر تجربه یا غریزه بنای قابل‌قبولی بسازد، ولی چندان به ابزارهای محاسباتی، مخصوصاً به تفکر محاسبه مجهز نیست و احتمالاً واحدی برای اندازه‌گیری جز طول دسته بیل یا عرض تیغه



بیل در اختیار ندارد. در اینجا بود که به یاد آن نامی که شنیده بودم، افتادم و به ساختن آن ترکیب پارادوکسیکال سنت و مدرنیته در ذهن تماشگاری که داشت برای شدیدترین مواجهه دو دوران آماده می‌شد، آفرین گفتم.

این روزها هم گاه‌وبی‌گاه به یاد همان اسمم می‌افتم، مخصوصاً وقتی تصویری از مدیران سیاستمدار و به‌اصطلاح، مسئولان بیل‌به‌دست را می‌بینم که از قضای روزگار، بسیاری از آنها هم لقب مهندس را یک می‌کشند. حالا گذشته که اینک میدان سیاست اصولاً عرصه و جولانگاه مهندسان نیست و سازنده‌تر و بهتر آن است که فارغ‌التحصیلان علوم انسانی، جامعه‌شناسان،

وکلا و حقوق‌دانان و اقتصاددانان در عرصه

تصمیم‌گیری‌های کلان حضور داشته باشند و از

سر چشمه شاید گرفتن به بیل

چو پر شد نشاید گذشن به بیل،



حمیدرضا جلیلی‌پور

فیلم «غلامرضا تختی» آگاهی واقع‌نگرانه‌ای از

تغییرات اجتماعی اتفاق افتاده در ۵۰ سال اخیر تهران

را ارائه می‌دهد.

من که در تهران زاده و بزرگ شدم و خاطرات

کودکی و محله‌های این شهر را به خاطر دارم، در این

فیلم که محله‌های زندگی تختی را نشان می‌دهد،

مثل خانی‌آباد، میدان انبار گندم و تزه‌بار و زورخانه

انبار، صحنه‌های فیلم نزدیک به واقعیت بازآفرینی

شده بود. پدر من هم اهل زورخانه بود در ماه رمضان

تختی یک شب به زورخانه انبار می‌آمد و زورخانه

خیلی شلوغ می‌شد و مرشد گریز می‌زد و دخلش

خیلی خوب می‌شد و از برکت حضور تختی همه شاد

می‌شدند. اتفاقاً تا ۲۰ سال پیش هم می‌شد باقی‌مانده

این محله‌ها را دید. در واقع در این فیلم وضعیتی

که در تهران طبقه متوسط رو به پایین در آن زندگی



فاطمه قاسم‌زاده*

در واپسین روزهای سال فرصتی پیش آمد تا با گروهی

از کودکان کار به گفت‌وگو بنشینم و در پایان احساس و

نظر آنها را درباره عید نوروز بپرسم. در طول تعطیلات

بارها پاسخ‌های آنان را مرور کردم:

• عید برای من مثل روزهای دیگه است، فرق زیادی

نداره؛ اما از اینکه دو روز سر کار نمی‌روم، خوشحالم.

• از عیدی‌گرفتن خوشحال می‌شوم. از دو نفر عیدی

می‌گیرم، مادرم و عموم. زیاد نیست؛ اما خوبه. لاقال

چند روزی که کار نمی‌کنم، پول دارم.

• هر سال روز اول عید با دوستانم میریم دربند. جای

شما خالی خوش می‌گذره.

• از عید برای این خوشم میاد که سر کار نمی‌روم؛ اما

ما دخترها سر کار هم که نریم باید در خانه کار کنیم.

• به‌خصوص روزهای عید که میهمان داریم و کار زیاده.

• از اینکه روزهای اول عید سر کار نریم، خوشحالم؛

اما راستش دلم برای خیابان و دوستانم تنگ میشه.

• من فقط دو روز اول عید سر کار نریم. مادرم میگه

روزهای عید مردم بیشتر خرید می‌کنند و پول میدن. من

در خیابان جوراب و دستمال می‌فروشم.

• تا آنجا که پادم میاد از کوچکی کار کرده‌ام. مدرسه

که نمی‌رم، تو خونه حوصله‌ام سر میره. همه‌اش باید

با خواهر و برادرم دعوا کنم. خانه را دوست ندارم.

• منم از خونه خوشم نیامد، بابام مریضه، مادرم

عصبانی است و مدام دعوا می‌کنه. گاهی سردرد

می‌گیرم.

• من از آمدن عید خوشحالم. میرم افغانستان

پیش پدر و مادرم. اینجا با عموم زندگی می‌کنم. در

افغانستان کار نمی‌کنم. آنجا عید را جشن می‌گیریم و

خوش می‌گذرد.

• منم عید میرم افغانستان. آنجا خوش می‌گذره و کار

نمی‌کنم. البته به پدر و مادرم کمک می‌کنم؛ اما خودم

وقتی آنجا برای دیدن خانواده‌ام می‌روم، کار نمی‌کنم.

• من از جشن عید انجمن خوشم میاد. واقعاً خوش

می‌گذره. از اینکه کسی به فکر ما هست و برای ما

جشن می‌گیره، خوشحال می‌شوم.

پیشخوان

جامعه‌نگاری

اولین شماره فصلنامه جامعه و فرهنگ با عنوان «جامعه‌نگاری مردم‌مدار»

منتشر شد. آن‌طور که دست‌اندرکاران این نشریه اعلام کرده‌اند، درصددند

تا با نگاهی جامعه‌شناسانه و با رویکردی مردم‌مدارانه به مسائل اجتماعی

حوزه‌های استان‌های جنوبی کشور نظیر فارس، بوشهر و کهگیلویه و بویراحمد

ورود کرده و در فضای گفت‌وگوی بین جامعه و جامعه‌شناس قصد تولید

محتوا را دارند. این فصلنامه این‌بار بر شهرستان‌هایی نظیر بوکان، جمسی،

جرهم، داراب، گچساران، عسلویه و... تمرکز دارد. مدیرمسئول این نشریه محسن

عباسپور است که در مقدمه این نشریه اشاره کرده «سیاسی‌ترین فعالیت، تولد

است و سیاسی‌ترین اندیشه، اندیشه زایش، آن هم نه در بستریهایی مانند فضای

مجازی که امتیاز می‌گیرند، تشویق می‌شوند تا بیشتر و بیشتر امکان کنترل امر

سیاسی و امر اقتصادی بر سپهر اجتماعی را فراهم آورند، بلکه در عینی‌ترین

شکل ممکن و در فضاهایی که طرد می‌شوند و کوچک می‌شوند، همچون

رسانه‌های مکتوب». عبدالرضا امانی‌فر درباره گذر از مشکل جامعه به مسئله

و موسسی مظهری‌زاده به‌عنوان پژوهشگر تاریخ درباره رسانه‌ای اجتماعی به

نام روضه در استان‌های فارس و بوشهر

نوشته‌اند. یکی از بخش‌های متفاوت این

نشریه می‌تواند گزارش‌های میدانی از

چند روستا، فرهنگ‌ها و آیین‌های خاص

آنان باشد که به صورت مکتوب می‌تواند

اسباب ماندگاری این فرهنگ‌ها را فراهم

کند. در بخش یادداشت شفاهی نیز

گزارشی از چند دست‌فروش تهیه شده

است که هرکدام دغدغه خود را بیان

کرده‌اند. این نشریه با ۱۴۲ صفحه رقعی

با قیمت ۲۰ هزار تومان منتشر شده است.

یادداشت

از برکت حضور تختی همه شاد می‌شدند

قهرمان‌شان تنگ می‌کنند و این فشار اجتماعی هم به تصمیم تختی برای خودکشی کمک می‌کند. از این نظر هم جامعه ایران تغییر کرده است و در حال حاضر جامعه دنبال قهرمان نیست. (این فالوئرهای ورزشکاران و هنرمندان در فضای مجازی امروزی از نوع قهرمان‌جویی و نوچه‌گرایی نیست و بیشتر یک نوع سرگرمی است). خلاصه، دیدن این فیلم فرصت خوبی است برای فهم تغییرات اجتماعی ۵۰ساله؛ اینکه کجا بودیم و به کجا رسیدیم. طراحی‌های صحنه فیلم خیلی واقعی بازآفرینی شده بود خوشبختانه این موضوع در جشنواره فجر هم دیده شد و فیلم جایزه گرفت.

نکته دیگر اینکه در فیلم روابط گرم درون خانواده‌ها در گذشته و تهران قدیم خوب نشان داده شده و از این نظر فیلم الهام‌بخشی است. امروز به دلیل مدرن‌شدن جامعه، گرمی روابط خانوادگی سرد شده و «فرد تنها» زیاده شده است. رابطه گرم برادر و خواهری در خانواده تختی الاان هم مورد نیاز جامعه است. به نظر من، دیدن این فیلم مثل خواندن یک «کتاب زنده» و جذاب درباره گذشته زندگی بزرگ‌ترهای خودمان است.



روایت

نوروز ازدست‌رفته کودکان کار

• منم همین‌طور. هم در جشن به ما خوش می‌گذره، هم از اینکه کسی به ما اهمیت میده و احترام میذاره و جشن می‌گیره، خوشحال میشم.

• عید خیلی خوبه، عیدی می‌گیرم، میهمانی میرم و چند روزی کار نمی‌کنم.

• من از عید به خاطر بهار خوشم میاد. من در خیابان

کار می‌کنم. در هوای گرم تابستان و سرد زمستان کار در

خیابان سخته؛ اما بهار هوا نه گرمه، نه سرده و برای ما

که در خیابان کار می‌کنیم، بهترین فصله.

• برای ما دخترها عید با روزهای دیگه خیلی فرق

نداره. بیرون کار نمی‌کنیم؛ اما در خانه کار می‌کنیم.

• تمیزکردن خانه برای عید بیشتر با منه. مادرم برای کار

به خانه‌های دیگه میره. من باید خانه را برای عید تمیز

کنم. واقعاً خسته میشم.

• حسی که از آمدن عید دارم، هم حس خوبه، هم

حس بد. خوبه چون چند روزی کار بیرون نمی‌کنم.

• میهمانی و گردش میرم، برای بازی به پارک میرم،

حسم بده چون چند روز دیگه باید برم سر کار. من در

خیابان کار نمی‌کنم. در یک کارگاه کار می‌کنم. واقعاً از

کار خسته شده‌ام.

• دو بار در سال من حس بدی دارم. یکی عید و

یکی اول مهر. از خودم می‌پرسم چرا من نباید مثل

بچه‌های دیگه برم مدرسه و کار نکنم. خیلی از این

وضع ناراحت میشم؛ اما مجبورم کار کنم.

• من هم از عید دل خوشی ندارم به‌خصوص

روزهای قیل از عید و بعد از عید، وقتی بچه‌های

هسن خودم را می‌بینم که با پدر و مادرهایشان خرید

می‌کنن یا میهمانی میرن یا به رستوران‌ها میرن، خیلی

ناراحت میشم. من چرا نباید مثل آنها باشم و از این

فکرها ناراحت و عصبانی می‌شوم.

• من هم از این تفاوت‌ها خیلی ناراحت میشم. چرا

باید این‌طور باشد؟ تا کی باید این‌طور باشم؟ راستش

بعضی وقت‌ها